

عطف

رازی به قدمت سپیده‌دمان تاریخ

● «جبهه‌های افتخار» رمانی است از ژان روئو، نویسندهٔ فرانسوی، که با ترجمه مریم خراسانی (حامد) در نشر چشمه منتشر شده است. این رمان نخستین رمان ژان روئو است؛ رمانی که در سال ۱۹۹۰ جایزه گنگور را برای نویسنده‌اش به ارمغان آورد. بعد از توفیق این رمان روئو که برای امرار معاش یک کیوسک روزنامه‌فروشی را می‌گرداند این کار را رها کرد و تمام‌وقت به نوشتن پرداخت. روئو چنان‌که در مقدمه مترجم بر ترجمه فارسی «جبهه‌های افتخار» آمده با سرودن شعر وارد ادبیات شده است. ترانه هم سروده و فیلم‌نامه هم نوشته است. دو نمایشنامه هم نوشته است به نام‌های «ساعات بسیار غنی» و «فرار به چین»، مدتی هم روزنامه‌نگاری کرده و با روزنامه‌هایی نظیر اومانیتبه و لیبراسیون همکاری داشته است. روئو همچنین آثاری نظری را در زمینه هنر و ادبیات تألیف کرده است که از آن جمله است مجموعه کتاب‌هایی با عنوان «زندگی شاعرانه».

جبهه‌های افتخار رمانی اتوبیوگرافیک است. وقایع این رمان بین جنگ جهانی اول و سال ۱۹۶۳ رخ می‌دهند و در این بازه زمانی مرگ‌هایی روایت می‌شود. در بخشی از مقدمه مترجم بر ترجمه فارسی این رمان درباره درنویمانه آن آمده است: «رمان اشارات فراوان به تاریخ مسیحیت، قدیسان و دوران باستان دارد و مضامین زمان- خانواده، خوادهم، جغرافیای منطقه ایوار سفلی، حافظه ی فردی، خانوادگی و جمعی، و جنگ جهانی اول (که فقط در آخرین صفحات به شکلی مستقیم به آن می‌پردازد) از بن‌مایه‌های آن هستند و بدین لحاظ یادآور رمان پریوست، در جست‌وجوی زمان از رفته، است، با آن جملات طولانی که مقدمه یک فصلی‌ای کامل را دربرمی‌گیرد.» در این مقاله همچنین از فلورس به‌عنوان نویسنده‌ای که روئو در شیوه نگارش خود از او تأثیر پذیرفته است نام برده شده و نیز از جک کرواک که نویسنده مورد علاقه او بوده است. جایی از مقدمه هم درباره سبک نگارش این رمان آمده است: «داستان تابع نظم زمانی نیست و اشارات زمانی اندکی در آن به چشم می‌خورد. فقدان راوی که در مقام دانای کل است، رمانی خلاف عادت، نوستالژیک و بدون دیالوگ آفریده است که با نثری شاعرانه و موزون و گاه با شوخ‌طبعی و طنز و محبت و شرمی خاص به توصیف کاراکترها می‌پردازد. نگارشی نرم، سرشار از لطف و ظرافت، با واژگانی غنی و بی‌گرافه‌گویی و اغراق».

روئو چنان‌که گفته شد کار ادبی را با شعر آغاز کرده است و پل کلودل، پل الوار و آرتور رمبو شاعران مورد ستایش او هستند. از نویسندگان نیز جدا از فلورس که روئو به شدت تحت تأثیر اوست، بالزاک و استاندال و روسو دیگر نویسندگان فرانسوی مورد ستایش او هستند.



مردان سرشناس، دنیا تا حدودی، پیشکش‌هایی برای شما، بر محنه آن‌سان که بر آسمان، چهار رمان دیگری هستند که روئو بعد از «جبهه‌های افتخار» نوشته و منتشر کرده که در این رمان‌ها چنان‌که در مقدمه مترجم آمده است «به زوال زندگی روستایی، در فرانسه در اوایل قرن بیستم» اشاره شده است.

«جبهه‌های افتخار» با مرگ آغاز می‌شود؛ مرگی پدربزرگ؛ آن‌چه می‌خوانید سطرهای اول این رمان است: «به‌رحال قانون توالی‌ها این‌ بود، مارتنگال غناگیزی که نگاه رازش را به ما نمی‌نمایاند – رازی به قدمت سپیده‌دمان تاریخ که هرباره به محاق می‌رود، و دیگربار، و به‌ناگهان آشکار می‌شود، و بی‌رحمانه و پتک‌آسا بر ما فرود می‌آید و مبوهوت و غمزه‌ده برجا میخ‌کوب‌مان می‌کند. پدربزرگ بود که بر این توالی‌ها مُهر پایان زد، گویی می‌خواست‌این موضوع را خوب توی کله‌مان فرو کند، تذکاری پاک بی‌فایده. پافشاری سرنوشت بر تکرار مصیبت انکار می‌خواست درس عبرتی به ما بدهد. و تکانه این مصیبت‌ها سبب شد تا مرگی بی‌مقدمه‌ی پدربزرگ آن‌چنان تأثیری برنینگیزد. شبی، بی‌هیچ ناله و دردی، یک‌باره قلبیش از کار افتاد. از نظر سن‌سال، به میوه‌ای زیادی رسیده می‌مانست، و می‌دیدیم که در هفتادوشش‌سالگی، دیگر هوش و حواس درستی برایش باقی نمانده است. شاید هم حوادث اخیر، بیش از آن‌چه عیان بود، از پا انداخته بودش. پیرمردی تودار، دیرآشنا، گوشه‌گیر و تقریباً غایب. طبع بی‌خیالیش که با ظرافت و نزاکت و سواس‌آمیزی در رفتار و نحوه‌ی لباس‌پوشیدن همراه بود، وجهه‌ای چینی در خود داشت. اجزاء چهره‌اش نیز بر این شباهت صحنه می‌گذاشت: چشمان ریز گودافتاده، ابروهای کج، همانند کنج بام معابد، و تهرنگ زردی که بیش از آن‌که از اجداد آسیایی‌اش به ارث برده باشد یا پس‌ا بدی دورترک، متعاقب بازی لشکرکشی‌های قومی استیلاجویانه – گونه‌ای جهش ژنتیکی)، از افراط در سیکارکشییدن ناشی می‌شد، مارک زیبایی از سبیکار که فقط پدربزرگ دود می‌کرد – پاکت‌های سبز بادامی منقوش به حروف رنگ‌روورفته‌ای که یک بار در پاسخ س‌وال‌مان که از کجا گیرشان آورده، وانمود کرد که سفارش کرده از روسیه برایش آورده‌اند و یک‌دفعه‌ی دیگر هم خیلی جدی گفت که از پامپلونا، پشت مام، بی‌گمان، پس از مرگش، تولیدش متوقف شده بود…».

آرش سرکوهی

«سیریف» کامو در جهان پست‌مدرن

شرق: «راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها» رمان مطرح داگلاس آدامز، نویسنده بریتانیایی است که در پنج جلد نوشته شده و آرش سرکوهی تکانون سه جلد از آن ترجمه کرده است. «راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها»، عنوان جلد نخست این رمان پنج‌جلدی است که سال گذشته در نشر چشمه منتشر شد و «رستوران آخر جهان» نیز جلد دوم این رمان است و هر دو جلد این مجموعه در فاصله‌ای اندک به چاپ دوم رسیدند. اینک، جلد سوم این رمان با عنوان «زندگی، جهان و همه چیز» ترجمه شده و در نشر چشمه در دست انتشار است. آرش سرکوهی پیش از این، رمان «مداد نجار» اثر مانوئل ریاس و «سردسته‌ها» اثر ماریو بارکاس یوسا را ترجمه و منتشر کرده است. مقاله پیش رو، در آستانه انتشار جلد سوم اثر داگلاس آدامز، به جهان فکری این نویسنده و نسبت رمانش با فلسفه و آثار ادبی مطرح می‌پردازد و این ایده را طرح می‌کند که رمان آدامز با سیریزِ کامو و نیز فلسفه اگزیستانسیالیسم نسبت‌هایی جدی و آگاهانه دارد.



نیزاری مه‌آلود در سیاره‌ای ناشناخته. روباتی سفیدرنگ در دایره‌ای با شعاع بسیار کم دور خود می‌چرخد. یکی از باهای روبات در نیزار گیر کرده و روبات اسیرشده در نیزار نمی‌تواند از جای خود حرکت کند. تشک پرسید: «حالا چرا دور خودت می‌چرخي؟ اصلا چرا حرکت می‌کني؟» ماروین در حالی که دور خودش می‌چرخید، گفت: «که به خودم ثابت کنم.» تشک گفت: «ثابت شده رفیق. ثابت شده.» ماروین گفت: «فقط به میلیون سال دیگه. به میلیون سال ناقابل‌بعدش شاید از اون طرف دور خودم بچرخم تا در وضع خودم به تغییری داده باشم.» تشک در اعماد وجود فتری خود دریافت که روبات خیلی دلش می‌خواهد یکی ازش بیرسد که چند وقت است که دارد بی‌امید و با ملال دور خودش می‌چرخد و یک پایش را دنبال خودش می‌کشد. همین سؤال را پرسید. ماروین پاسخ داد: «مدت زیادی نیست. نه. تازه به میلیون و نیم سال رو رد کردم.» با خواندن این بخش از کتاب «زندگی، جهان و همه‌چیز»، جلد سوم رمان «راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها»، اثر داگلاس آدامز، اسطوره یونانی «سیریز» را به‌یاد می‌آوریم که محکوم است تا ابد تخته‌سنگی را به بالای کوهی بگلتاند. تخته‌سنگ در نزدیکی قله فرومی‌افتد و سیریز کار خود را از سر می‌گیرد. تفسیر آلبرت کامو، نویسنده و فیلسوف فرانسوی از این اسطوره نیز در ذهن ما زنده می‌شود. تناظر دور خود چرخیدن «ماروین» و «افسانه سیریز» در رمان «راهنمای کَهِکشان» نه امری تصادفی که تمهیدی سن‌جنیده و آگاهانه است. رمان پنج‌جلدی «راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها»، در نگاه اول رمانی است علمی-تخیلی و طنزآمیز. این رمان از موفق‌ترین رمان‌های پست‌مدرن ادبیات انگلیس است و در فرهنگ غربی شهرت فراوانی دارد. یکی از دلایل موفقیت این رمان، مباحث عمیق اجتماعی و فلسفی و پرسش‌های وجودی است که با زبانی کنایی و در جلمه طنزی متعالی در لایه‌های عمیق‌تر این رمان مطرح می‌شوند. در مقاله‌ای که با عنوان «ضحکه رفتار معقول در دنیای نامعقول» در سال ۱۳۹۴ در «روزنامه شرق» منتشر شد به رد پای نظریات تئودور آدورنو در این رمان اشاره شده است. در این مقاله می‌کوشم از منظر یکی از مفاهیم مهم فلسفه اگزیستانسیالیستی به این رمان بنگرم.

فلسفه اگزیستانسیالیستی

مبدأ حرکت فلسفه اگزیستانسیالیستی «پرتاب‌شدگی» انسان به زندگی است. عبارتی که مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی، نخستین‌بار آن را به‌کار برد. انسان ناخواسته به زندگی پرتاب و با پوچی و بی‌معنایی آن روبه‌رو می‌شود. انسان مدرنی که فلاسفه اگزیستانسیالیست به او اشاره می‌کنند خود را در دنیایی سحرزدایی‌شده (به‌نقل از ماکس وبر) بساز می‌یابد؛ دنیایی که تمام معناهای متافیزیکی از آن گرفته شده‌اند، مرجع‌های اخلاقی و مذهبی در آن رنگ باخته و توان معنابخشی به زندگی را از دست داده‌اند. فیلسوف‌های اگزیستانسیالیست، به‌ویژه سارتر و کامو، این موقعیت را نقطه صفر یا مبدأ حرکت خود قرار داده و اندیشیدن را از این نقطه آغاز می‌کنند. نزد سارتر انسان محکوم به آزادی است و نزد کامو محکوم به بی‌معنایی. در برابر دنیای بی‌معنا و بی‌هدف، در برابر جهانی که بودن و نبودن انسان و بشریت در آن بی‌اهمیت و تصادفی است، در موقعیت پوچی و عبث و ابزوردبودن زندگی، چه باید کرد به چگونه باید زیست؟

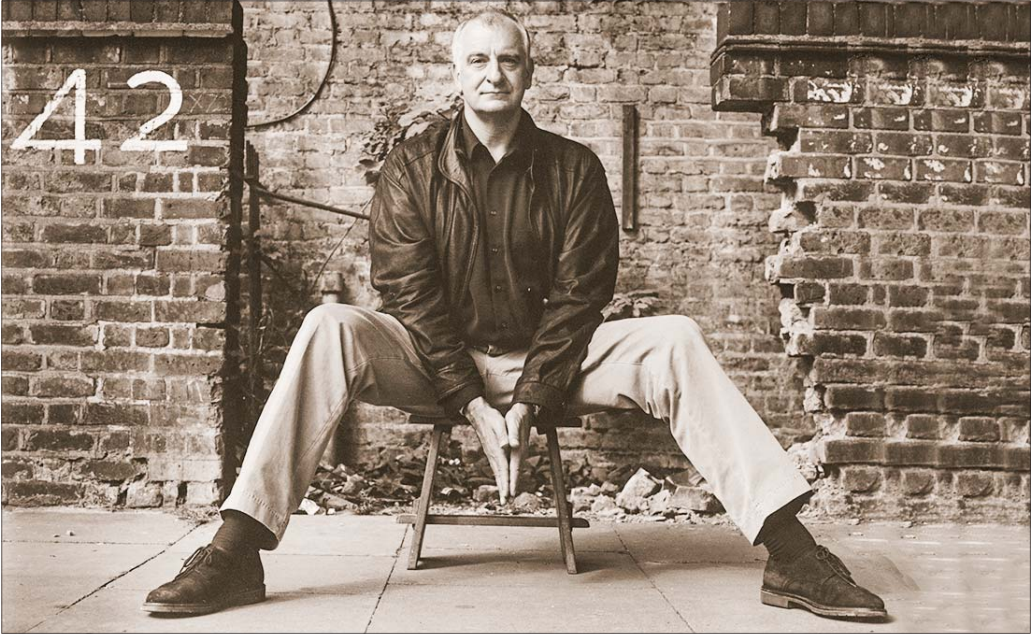
سیریز کامو

کتاب «افسانه سیریز» کامو با این جمله معروف آغاز می‌شود: «تنها یک مسئله به‌واقع جدی فلسفی وجود دارد: خودکشی. تصمیم‌گیری درباره این پرسش که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه، پاسخ به پرسش اساسی فلسفه است» کامو در مجموعه مقاله افسانه سیریز واکنش‌های گوناگون انسان مدرن و آگاه به پوچی و ابزوردیتۀ زندگی را نسبت به پوچی جهان و زندگی تصور و تحلیل می‌کند. نخستین واکنشی که کامو در همان جمله نخست کتاب بدان اشاره می‌کند، خودکشی است. کامو همچنین واکنش‌های دینی، منطقی/علمی و نهیلیستی را به پوچی جهان طرح و تحلیل می‌کند. کامو با این واکنش‌ها مخالف است و آن‌ها را شکل‌های گوناگون فرار از واقعیت پوچی و کزیز از ابزوردیتۀ جهان می‌داند. اریل کامو را، هر چند کمی مهم،

ادبیات

ماروین «راهنمای کَهِکشان»:

«سیریف» کامو در جهان پست‌مدرن



خود در نجات جهان به آرتور کمک می‌کنند.

افسانه یافت. خدایان یونانی سیریز را محکوم کرده‌اند که تخته‌سنگی را تا قله کوهی بگلتاند. تخته‌سنگ اما ندیک به قله فرو می‌افتد. سیریز باید این کار سخت اما بیهوده را تا ابد تکرار کند. «خدایان به‌حق اندیشیده بودند که تنبیهی دشتکاتر و بی‌رحمانه‌تر از کار بیهوده و بی‌هدف نیست.» کامو اما تحلیل تازه‌ای از افسانه سیریز ارائه می‌دهد: سیریز انسان مدرن است، محکوم به زندگی بی‌معنا و پوچ، محکوم به تکرار عملی بی‌معنا و عبث. سیریز کامو بر سرنوشت خود، بر پوچی عمل و زندگی خود آگاه است و در برابر آن طغیان می‌کند. طغیان سیریز کامو اما به سر باززدن از بالا بردن سنگ نمی‌انجامد. سیریز، همانند انسان مدرن، امکان آن را ندارد تا از موقعیت خود بگیرزد. سیریز می‌داند که از این پوچی گریزی نیست؛ نه انکار آن راه به جایی می‌برد نَه پناه‌بردن به معناهای متافیزیکی و علمی. طغیان سیریز ادامه کار است. طغیان سیریز خودگاهی بی‌وقفه به پوچی زندگی است؛ چشم‌درچشم‌شدن با ابزودیتۀ ایستادن در برابر بی‌معنایی، خندیدن در چهره عبثیت و تسلیم‌نشدن به این پوچی و بی‌معنایی. هیچ سرنوشتی نیست که نتوان با تمسخر بر آن غلبه کرد، با همان‌گونه که کامو در جمله آخر افسانه سیریز می‌گوید: «جالا با قله‌ها برای اثباتش قلب انسان کافی است. باید سیریز را خوشبخت تصور کنیم».

راهنمای کَهِکشان

پوچی جهان، پرتاب‌شدگی، ناخواسته و چگونگی واکنش انسان‌ها به آن، نقطه‌عطف داستان مجموعه پنج‌جلدی «راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها» نیز هست. در جلد نخست این رمان، «آرتور دنت»، قهرمان داستان، پس از نابودی کره زمین به معنای واقعی کلمه به فضا پرتاب می‌شود و زندگی ناخواسته خود را به عنوان مسافر، اتواستاپ‌زن و ماجراجوی کَهِکشانی آغاز می‌کند. آرتور از شروع ماجرا علاقه‌ای به این زندگی ندارد و بزرگ‌ترین آرزوی او بازگشت به زندگی معمول خود در کره زمین است. آرزویی که آرتور بر ناممکن‌بودن آن آگاه است.

جهانی که داگلاس آدامز در این رمان ترسیم می‌کند، جهانی که آرتور ناخواسته بدان پرتاب شده است، جهانی است عبث، پوچ و ابزورد. زندگی در این جهان بی‌هدف است و بی‌معنا. پوچی جهان در تمامی بخش‌های این رمان دیده می‌شود؛ پوچی جهان این رمان از آن‌جا آغاز می‌شود که کره زمین فقط برای بازکردن راه برای احداث یک بزرگ راه ماوراء مکانی نابود می‌شود و آن‌جا به اوج می‌رسد که کتاب، عدد «چهل و دو» را به عنوان پاسخ نهایی به پرسش درباره معنای زندگی، جهان و همه چیز ارائه می‌دهد. پاسخ داگلاس آدامز به این پوچی چیست؟ در جهان تخیلی آدامز که استعاره‌ای برای دنیای واقعی انسان پست‌مدرن است، چگونه باید زیست؟ پاسخ آدامز را می‌توان در نحوه برخورد شخصیت‌های مهم رمان با این جهان جست: آرتور دنت، مرد میان‌مایه انگلیسی و تازه‌وارد به زندگی کَهِکشانی؛ فورد پریفکت، دوست آرتور، اهل سیاره‌ای ناشناخته و گزارشگر میدانی راهنمای کَهِکشان برای اتواستاپ‌زن‌ها؛ زاپود بیلبیروکس، پرس‌عموی فورد، رئیس جمهور سابق کَهِکشان، «ماجراجو، هپی سابق، مرد خوش‌گذرون (متقلب؟ هی همچنین!)، از‌خودراضی و خودشیفته» (به‌نقل از کتاب) و البته ماروین، روبات مایخولیایی.

فورد و زاپود، برخلاف آرتور، در این جهان بی‌معنا متولد شده، از آغاز به پوچی آن آگاه‌اند و راحت‌تر و بهتر از آرتور با ابزوردیتۀ ناگزیر جهان کنار می‌آیند. این دو شخصیت، به‌ویژه در دو جلد نخست کتاب، در واکنش به پوچی جهان به زندگی نهیلیستی روی آورده‌اند، بی‌هدف و بدون آرمان به دنبال خوشگذرانی‌اند و سعی می‌کنند با مشکلات بزرگ زندگی درگیر نشوند. آدامز در این دو شخصیت زندگی پست‌مدرن را به طنز کشیده و مخالفت خود را با واکنش این دو شخصیت و شیوه زیست آن‌ها پنهان نمی‌کند. آدامز شخصیت‌های رمان خود را دوست دارد و نمی‌تواند آنها را در پوچی محض رها کند. او در آغاز جلد سوم رمان، زاپودی را به خواننده نشان می‌دهد که پس از یافتن کسی که دنیا را اداره می‌کند، با بی‌هدفی زندگی خود روبه‌رو شده و سرگردان است. فورد و زاپود، به‌ویژه در جلد سوم کتاب، رفتارهای اخلاقی از خود نشان داده و حتی به با خطر انداختن زندگی

زندگی و همه‌چیز

جلد کتاب آمده است این رمان از پر فروش‌ترین کتاب‌های دهه هشتاد و نود میلادی بوده که جوایز بسیاری را از آن خود کرده و تاکنون به ده زبان نیز ترجمه شده‌است. طنز متمایز داگلاس آدامز و رگه‌های فلسفی آن به چیزی شبیه در بافت رمان تبیده شده، ساختار خاص آن، و ژانری که آدامز برای رمان خود انتخاب کرده است، این کتاب را به پره خواننده‌ترین و بحث‌انگیزترین رمان‌های طنزآمیز و پست‌مدرنیستی ادبیات معاصر جهان بدل کرده است. داگلاس آدامز، نویسنده انگلیسی متولد ۱۹۵۲، در پنج جلد رمان



مروار

ناگهان شلیک شش گلوله

● سال‌ها پس از جنگ جهانی دوم مردی به نام آنتون جست‌وجویی را آغاز می‌کند برای کشودن معمولی‌ای که در ماه‌های پایانی جنگ منجر به ازم‌پاشیدن خانواده‌اش و فرستاده‌شدن خودش به اردوگاه شده بود. ماجرا از این قرار است که روزی جسد یک پلیس همکار نازی‌ها در مقابل خانه آنتون و خانواده‌اش پیدا می‌شود. آنتون در آن زمان نوجوان بوده است. به دنبال پیداشدن جسد سربازان مسلح به خانه می‌ریزند. کمی بعد خانه آتش می‌گیرد و آنتون نوجوان روانه اردوگاه می‌شود؛ بی‌آنکه در آن زمان دقیقاً بداند چه به چه است. حالا سال‌ها گذشته و آنتون می‌خواهد ابعاد تاریک واقعۀ را درآید. این طرح کلی رمان «سوقصد» اثر هری مولیش، نویسنده هلندی، است. رمانی که با ترجمه سامگیس زندی در نشر چشمه منتشر شده است. هری مولیش چنانکه در مقدمه مترجم بر ترجمه فارسی رمان «سوقصد» آمده در کنار دو نویسنده دیگر به نام‌های فردریک هرمانس و جرارد ریو «یکی از سه بزرگ‌مرد ادبیات بعد از جنگ هلند است»؛ نویسنده‌ای که تجربه هولناکش از جنگ جهانی دوم، آنچه را که او از این جنگ به نمایش گذاشته به اثری خاص بدل کرده است. او خودش درباره آنچه درباره جنگ جهانی دوم نوشته گفته است: «من فقط درباره‌ی جنگ جهانی دوم ننوشته‌ام، خود من جنگ جهانی دوم هستم.» آمیختگی اش این چنین با جنگ جهانی دوم به تجربه دوگانه مولیش از این جنگ بازمی‌گردد. مادر مولیش یهودی – آلمانی بود و او و مادرش در دوران جنگ به اردوگاه نازی‌ها فرستاده شدند. پدرش اما با نازی‌ها همکاری می‌کرد و همین همکاری موجب شد که مولیش و مادرش پیش از مرگ در اتاق گاز قرار کنند؛ اگرچه مادربزرگ مولیش از این فاجعه نجات نیافت. در بخشی از مقدمه ترجمه فارسی «سوقصد» درباره تأثیر این تجربه دوگانه در رمان‌های مولیش چنین می‌خوانیم: «داشتن یک مادر یهودی و پدری هم‌دست نازی‌ها او را در شرایط خاصی قرار می‌داد که مرزهای بین خوبی و شرارت، تقصیر و بی‌گناهی همواره برایش مخدوش می‌ماند که این حس در اغلب رمان‌هایش گنجانده شده است.»

در این مقدمه همچنین ضمن اشاره به پیوند واقعیت و اسطوره در رمان‌های مولیش درباره تلقی مولیش از داستان و واقعیت و نمود این تلقی در رمان «سوقصد» آمده است: «به عقیده ی مولیش نویسندگی فرایندی جادویی است. واقعیت‌ها را نباید تصادفی دانست؛ همیشه در آنها انسجامی نهفته است. شناس و تصادف وجود ندارد، هر واقعیتی از معنای عمیق‌تری برخوردار است. تاریخ یک فرایند قانونمند است. وظیفه ی نویسنده این است که معنای عمیق‌تر واقعیت‌ها را آشکار کند که آن را



همیشه می‌توان از طریق نمادهای موجود در وقایع شناسایی کرد. او در رمان سوقصد شرح می‌دهد که نداد یعنی چه. مولیش واقعیت را طوری تغییر می‌دهد که حوادث ملواری شخصیت داستان ظاهر می‌شوند و داستان به یک افسانه بدل می‌شود. این دیدگاه اسطوره‌رای جادویی در بیشتر آثار مولیش دیده می‌شود.» بستر سنگی عروس و کشف آسمان از دیگر رمان‌های مولیش هستند. او علاوه بر رمان، نمایش‌نامه، مقاله، شعر و رساله فلسفی نیز نوشته است. «سوقصد» از مهم‌ترین رمان‌های اوست و براساس آن در سال ۱۹۸۶ فیلمی ساخته شده و این فیلم جوایز اسکار و گلدن گلوب را دریافت کرده است. رمان «سوقصد» از زبان هلندی به فارسی ترجمه شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید قسمتی است از این رمان: «در سکوت اتاق، درحالی‌که جنگ در هلند داشت پایان می‌گرفت، از خیابان صدای شلیک شش گلوله شنیده شد: اول یک شلیک، بعد دو شلیک پشت‌سره‌م، بعد صدای ششمین شلیک. آنتون که می‌خواست تاس را بیندازد خشکش زد، به مادرش نگاه کرد، مادرش به پدرش نگاه کرد، پدرش به درهای کشویی؛ اما پیتتر سربوش چراغ کاربید را برداشت و روی آن گذاشت. حالا آنها در تاریکی نشستۀ بودند. پیتتر بلند شد، لنگ‌لنگ راه افتاد، در کشویی را باز کرد و از شکاف پرده ی پنجره ی خلیجی بیرون را نگاه کرد. بلافاصله بوی یک‌زدگی و سرمای اتاق نشیمن وارد اتاق شد. پیتتر گفت یک نفر رو با تیر زد، کسی روی زمین افتاده.

و به سرعت به راه‌رو رفت. مادر داد زد پیترا! آنتون شنید که او به دنبال پیتتر بیرون دوید. آنتون هم از جایش پرید و به طرف پنجره ی خلیجی دوید، بدون اینکه به هیچ‌یک از میل‌هایی بخورد که ماه‌ها آنها را ندیده بود و حالا هم نمی‌دید؛ میل‌ها، میز گرد کوتاه با پارچه ی توری زیر شیشه، کمد و یک کاسه ی سفالی روی آن و عکس‌های اجدادشان، پرده‌ها و لبه ی پنجره‌ها به سrdی یخ بودند؛ چون مدت‌ها بود نفس کسی به آنها نخورده بود، حوا تری پنجره‌هایش یخ هم نزده بود. یک شب بدون ماه بود، اما برف منجمد، نور ستاره‌ها را منعکس می‌کرد. اول فکر کرد شاید پیتتر همین‌طور حرفی زده است، اما از کنار سمعت چپ پنجره ی خلیجی خودش هم همان منظره را دید».